

6. دلالت نصوص مبین تکالیف اجتماعی بر مدعای مورد گفتگو

در این پیوند گفته شده (با تلخیص):

«ان المجتمع - بما انه مجتمع - و ان لم يكن له بالنظر الدقي وجود واقعي وراء وجودات الافراد ولكنه عند علماء المجتمع يتمتع بواقعية عرفية عقلائية و يعتبر له في قبال الفرد وجود و عدم و حقوق و واجبات. والشريعة الاسلامية كما اوجبت على الفرد واجبات فكذلك وضعت على عاتق المجتمع واجبات و تكالیف خوطبت بها الامة الاسلامية. و حيث ان تنفيذها يتوقف على جماعة متفرغة لذلك و قدرة متركزة فلا محالة يجب على المجتمع الاسلامي ان يقوم بتشكيل دولة مقتدرة و يفوض اليها مهمة القيام بهذه التكاليف والوظائف؛ اذ لا يعقل ان يتوجه الى المجتمع التكليف و لا يكون على عاتقه اعداد ما يتوقف الامثال عليه، فيجب عليه ذلك من جهة المقدمية و ليس لكل فرد التصدي لأدائها ارتجالا للزوم الهرج و المرج»¹.

نقد

به نظر می‌رسد بر اصل متن فوق و بر نتیجه‌ای که قائل از آن می‌گیرد و مورد نظر او در این گفتار است،² ملاحظاتی وارد است از این قبیل:

1. این که مجتمع از شخصیت حقیقی قابل تکلیف برخوردار باشد یا شخصیتی حقوقی داشته باشد و شخصیت حقوقی بتواند مکلف به تکلیف - با لوازمی که دارد - بشود، هر چند در محاورات به راحتی تعبیر می‌کنند، و برخی از مفسران مشهور نیز به آن قائل شده‌اند.³ قابل قبول نیست؛ مثلاً به شخص حقوقی شرکت، اموالی اضافه می‌کنند، او را ضامن می‌شمارند اما نمی‌توان وجوب یا حرمتی را متوجه او دانست. آیاتی هم که قائل در مجال حاضر و غیر آن،⁴ ذکر می‌کند، چنین دلالتی ندارد، بلکه نمی‌تواند داشته باشد؛ از این رو نسبت به این آیات، حرفهای دیگری نیز زده شده است. در این باره می‌توان به تفاسیر خاصه و عامه در ذیل آیات مربوط مراجعه کرد. آن چه قابل قبول به نظر می‌رسد این است: توجه خطاب - در حد لفظ و مفاهمه که البته هیچ بار تکلیفی ندارد - می‌تواند به مؤمنین باشد؛ به ویژه نسبت به برخی خطاب‌ها که قبل از آن * یا ایها الذین آمنوا * ذکر شده است؛ لکن در متن واقع مخاطب آیات گروهی از مؤمنان هستند که باید عهده‌دار این کارها باشند که البته در رأس آنها، امام جامعه است؛ از این رو اگر بار بر روی زمین بماند همه این اشخاص مسئولند و هیچ مسئولیتی متوجه دیگران نیست. در واقع انجام امور مذکور در آیات گذشته باری است که باید توسط جمعی خاص از امت برداشته شود؛ این بار وظیفه عینی امام جامعه و وظیفه کفایی بقیه است در صورتی که با اهتمام گروهی از ایشان بار برداشته شود و الا واجب عینی بر همگان از گروه مربوطه که قدرت بر کار را دارند، است.⁵

1. همان، صص 499، 501.

2. قائل به دنبال اثبات «صحت انعقاد امامت به انتخاب امت» به عنوان راه انحصاری انعقاد است اگر نصب الاهی در میان نباشد. ر.ک: همان، ص 493.

3. المیزان، ج 15، ص 79؛ مفاتیح الغیب، ج 11، ص 224. فتامل.

4. ر.ک: دراسات فی ولاية الفقیه، ج 1، ص 569.

5. ر.ک: جلسات خارج اصول، صص 1574، 1576 (=3082، 3084)، سال تحصیلی 98 و 99، جلسه 3.1.

2. استدلال فوق نهائیتا ثابت می‌کند که وظیفه امت، انتخاب نماینده و نمایندگانی است که این تکالیف را به بار بنشانند و به تعبیر دیگر: حکومت الهی تشکیل دهند اما دال بر این نیست که تنها راه مشروعیت عهده‌داری متکفل اجرا، انتخاب مردم است. در این جاست که صاحبان باور به نصب می‌گویند: شرع مطهر متکفل را در عصر حضور و غیبت معین کرده است و مردم را در این باره، سهمی نیست، مگر متکفلی عهده‌دار نشود و مردم به ناچار کسی را برگزینند.

در همین راستا است که قائل - خود - در موضعی دیگر می‌نویسد: «یجب ان یكون المتصدی لامثاله قیم المجتمع... اما یجعل الله - تعالی - او بانتخاب الامة».⁶ بنابراین تمامیت این وجه - با چشم‌پوشی از اشکال اول - متوقف بر عدم تمامیت ادله نصب است.

7. ادله‌ای که تشکیل حکومت و تدبیر جامعه را «امری از شئون مردم» می‌داند

توجه کنید: «...و ان ترکتمونی فانا کاحدکم و لعلی اسمعکم و اطوعکم لمن ولیتموه امرکم...»⁷ «ایها الناس! ان هذا امرکم، لیس لاحد فیه حق الا من امرتم»⁸ «فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه»⁹ «فان ولوک فی عافیة و اجمعوا علیک بالرضا فقم بأمرهم»¹⁰ و...¹¹

واضح است که تعدد این روایات، مناقشه‌سندی بر برخی از آن‌ها را بی‌اثر می‌سازد همچنین جدلی بودن برخی از آنها مانع استدلال به مجموعه نخواهد بود، هر چند برخی جدلی بودن بخشی از این روایات را مزاحم دلالت آن ندانسته‌اند!¹²

6. دراسات فی ولایة الفقیه، ج1، ص570.

7. ر.ک: همان، صص 503. 509.

8. همان.

9. همان.

10. همان.

11. همان.

12. همان، ص504.